

زیبایی‌شناسی اعضاء و فن آوری^۱

بویانا کونست

رؤیا عبدالهیان

در سال ۱۹۱۴، تی. اس. الیوت جوان شب کریسمس آرامی را با هم‌شاگردی قدیم‌اش گذراند، که بعدها او را به‌عنوان «یک گیاه‌خوار و کم‌خوراک‌ترین کسی که تا به حال دیده‌ام»^۲ معرفی کرد. این تفسیر متعلق به کسی نیست مگر نوربرت وینر، پدر آتی علم سایبرنتیک^۳، که نابغه‌ای است با تنی نحیف و ذهنی شگفت‌انگیز. این جمله در واقع تفسیر یک قهرمان دکارتی است، کسی که بر مقوله‌ی امروزی ذهن و نیز بر آنان که بر ارتباطات انسان-ماشین تحقیق می‌کنند تأثیر فراوانی داشته است. وینر قابی از علوم تجربی ساخت که در آن انسان‌ها، حیوانات و ماشین‌ها عملکردی چون دستگاه‌های گیرنده و فرستنده‌ی اطلاعات تحلیلی و اعمال رفتار هدف‌محور دارند. برای نخستین بار در تاریخ بشریت، فاعلیت و برنامه‌های رایانه‌ای در زمینه‌ای مشتمل بر استقرار و عملیات اشتراک یافتند، قابلیت همکاری و به طبع آن (نه هنوز، بلکه به‌عنوان یک قدم منطقی در آینده) ارتباط با یکدیگر را یافتند.^۴

قصدم دارم از تفسیر وینر از بدن و نمونه‌ای واقعی از موقعیت همیشگی منطوق‌گرایانه‌ی به نام سنت را که «همیشه در مقابل ذهن قرار دارد» بیان کنم.^۵ چنین رفتاری در قبال بدن در بین تعدادی از علوم بدنی، در راستای پیشرفت فن آوری، بیان‌رادیکال مقوله‌ی ماده‌گرایی، فاعلیت و خود‌بدن مشترک است. در نگاه اول، به نظر می‌آید که «بدن نحیف» وینر جای خود را به قدرت نامحدود ذهن سایبرنتیک، با ابزار ارتباط و مصالحه داده است، و به یک نشانه‌ی فرهنگی و زیبایی‌شناسی و تئوریک در دهه‌ی پایانی قرن بیستم، که به‌وضوح جذبه‌ی پسامدرنیسم در بدن را منعکس می‌سازد، بدل گشته است. آیا این واقعیت می‌تواند دلیلی باشد بر این که ما شاهد ظهور فعال روایت دکارتی هستیم، که در نهایت در عظمت ذهن (رایانه) حل خواهد

شد، به همراه بدنی که نه تنها به «کم خوراک ترین» (که در بین امراض خوراکی این روزها بسیار مشهور است)، بلکه در چیزی به نام عدم مهارت، عدم کارایی، غیر قابل اعتماد، غیر اساسی، یک عمل محکوم به فنا که باید جنگ را به نفع ماشین‌گرایی، پس از شکست استفاده از ذهن دکارتی واگذار کرد.^۶

این سؤال توسط بسیاری از هنرمندان، دانشمندان و نظریه‌پردازانی که در ارتباط با واقعیت فن‌آورانه‌ی معاصر به فعالیت می‌پردازند جواب مثبت گرفته است. با توضیح و تحلیل از بین رفتن واقعیت مادی، آنان ترقی ذهن مدرن پسادکارتی را تجسم بخشیده و به ما دستاوردی غیر قابل اجتناب از جایگزینی بدن در جریان پیشرفت جدید ارتباطات، دیجیتالی و از میان واقعیت‌های مورد توافق را می‌بخشند. ناپدید شدن تدریجی از صحنه، بدن به شکلی منسوخ، ذوب شده نابه‌جا، چون گوشت خام رنگ‌پریده، به دنیای اطلاعات رایانه‌ای دیجیتال وارد می‌شود. آرتور کروکر پاک شدن بدن از صحنه را به عنوان نشانه‌ی اصلی واقعیت تکنولوژی برتر می‌داند، که همراه با پدید آمدن روش‌های جدید ارتباطی که در تمثیل گوشت و پوست به وقوع می‌پیوندد، ما به گونه‌ای از بدن‌هامان درکی دوباره و غیر محسوس پیدا می‌کنیم.^۷ هانس مراوک، نویسنده‌ی کتاب کودکان ذهن، یک اثر بسیار تأثیرگذار دهه‌ی هشتاد، به اثبات می‌رساند که «ما به سادگی ترقی می‌کنیم»^۸ و رانده شدن انسان از بدن اندام‌وار را در روش علمی - تخیلی چنین توضیح می‌دهد: «نظرگاه تغییر کرده است. کابلی که ارتباط بازی‌های رایانه‌ای و مغز ریاتیکی دست جراح را فراهم می‌آورد، ارتباط دوباره‌ی خود را به صورت تبدیل ریات به یک بدن کاملاً جدید، به سبک، رنگ و جنس از پیش تعیین شده می‌سازد. تغییر فرم و محتوا پایان یافته است»^۹ هانس مراوک و ویلیام گیسن از بدن به عنوان «گوشت» نام می‌برند در حالی که دیگران این کلمه را برای بیان «نارضایتی حاصل از ارتباط با دایره‌ی اطلاعاتی نامحدود در برابر محدودیت نیازهای ابزار بدن توسط هوشیاری سیال» به کار می‌برند.^{۱۰} هنرمند سبک اجرایی استیلارک متعصبانه به بدن به عنوان ماده‌ای منسوخ که نیاز به کنترلی ماهرانه و ترقی یافته داشته و به تدریج با فن‌آوری اعضاء مصنوعی جایگزین شود، دارد تا بتواند ادعا کند که «شکل و جایگاه بدن منسوخ شده و نه تنها می‌تواند نقطه‌ی اوج اغتشاش فن‌آورانه باشد، بلکه نیز می‌تواند به برترین شکل واقعیت‌گرایی بشری تبدیل شود»^{۱۱}

به عنوان رادیکال‌ترین و ایده‌آل‌ترین حرکت مبلغ تصور بدن ناپدیدشونده، پیروان نظریه‌ی سایبرنتیک از مهارت برجسته‌ی تأثیر بر بدن فرهنگ مشهور کلیشه‌ای بهره می‌برد. یکی از مشخصات اصلی آن باور هیجان‌انگیز بدن غیر واقعی و دیجیتال است، که انسان را از محدودیت‌های سنتی (گونه، جنسیت، نژاد، زیست‌شناسی) آزاد ساخته، و امیدوار است که یک ماتریس واقعی مصالحه‌گر را از طریق تجمع و اهلی کردن به دست آورد. «فن‌آوری فقط برای مخفی کردن شردهشت‌بار بدن‌های میرای ما اختراع شده است»^{۱۲}



این تسلیم در برابر خیال‌پردازی بدن ناپدیدشونده در واقعیت فن‌آوری جدید را می‌توان از نظرگاه‌های متعددی مورد بررسی قرار داد. در برابر چشم‌انداز ناپدید شدن بدن، تصویری از بدن به ذهن می‌آید که دیگر

در برابر میرایی طبیعت تسلیم نمی‌شود، و به دوباره‌سازی طبیعی به‌عنوان تنها روش ممکن ادامه‌ی حیات، قابل بازسازی بی‌پایان حقیقی خود، بدن در نهایت می‌تواند به عالی‌ترین مرتبه‌ی نامیرایی، با مشارکت اعضا (مصونی) برسد. این بدنی خواهد بود عاری از اضافات، گونه‌ها، منافذ خرورجی یا مایعات درونی. یک بدن تمیز - خالی می‌تواند بالأخره آروزی ما برای رسیدن به مصالحه‌ای هیجان‌انگیز با تفکر دوگانه را به تحقق برساند.^{۱۳} ما می‌توانیم دلایل آن را در بن‌مایه‌ی منطقی مدرنیته بیابیم، و این خیال‌پردازی را «تخلیه‌ی هوشیاری از جهان» بنامیم.^{۱۴} با جایگزینی این موقعیت برتر از طبیعت، نیز برتر از بدن، و چون حرکتی برای جلوه به‌عنوان «پیش‌نیاز تولید هر دانشی» است.^{۱۵} توهم بدن ناپدیدشونده به نظر می‌رسد که نویددهنده‌ی دست‌یابی به عملکرد مستقل فاعلیت - جدا، قائم به ذات چون بازتاب‌پذیری (بازنمایی) است. به بیان دیگر، بالأخره از تاریکی، بی‌منطقی، زیست‌شناسی، غیر قابل دسته‌بندی بودن، و حدود غیرطبقاتی خود خلاصی یافته و راه حل خود را یافته است. به گونه‌ای دقیق‌تر، آنچه بیش از همه در این واقعیت فن آوری جدید جذاب به نظر می‌رسد این است که امکانی وهمی برای ما جهت شکستن مشکل‌زاترین و ناخوشایندترین محدودیت‌هایی که همواره فاعلیت مدرن را تهدید کرده و به مجادله‌های منطقی رسانیده است فراهم آورده است؛ این واقعیت که همیشه بخشی از طبیعت غیر قابل پیش‌بینی بوده است، و بنابراین به ناچار به‌عنوان یک «موجود دارای ساختاری محدود صاحب امکانات محدود تطبیقی و دستاوردی» معرفی شده است.^{۱۶}

انتظاری که از بدن ناپدیدشونده می‌رود گرچه به زنجیرهای آرمان‌گرایانه‌ای که مدت‌هاست توسط جریان مدرن خودبیان‌گر معرفی شده است گرفتار است، می‌تواند به‌عنوان نتیجه‌ی مستقیم جلوه‌ی درونی و غیر قابل تغییر مدرنیته به حساب آید.^{۱۷} به این ترتیب، می‌خواهم تفاوتی را که لاتور در میان روش عملی دو گروه فلسفی و انسان‌شناسی در ارتباط با عقاید مدرنیته دارد بیان کنم. ناپدیددی و جایگزینی بدن در حوزه‌ی ناامیدکننده‌ی فن آوری واقعی می‌تواند به‌عنوان عاملی وابسته به یکی از دو قطب تشکیل‌دهنده‌ی مدرنیته - که به‌صورت ساده شده بین دو حوزه‌ی انسان‌شناسانه‌ی شاخص، شامل انسان از یک سو و غیر انسان از سوی دیگر است^{۱۸} - نیز مورد مطالعه قرار گیرد. به بیان دیگر: خلوص‌گرایی نام دیگر بندهای تفکر رادیکال است که «همواره بدن را کنار گذاشته، به ذهن می‌پردازد»^{۱۹} مشخصه‌ی اصلی بدن در نگاهی گذشته از میان منشور تفکر محدود مشتمل بر زیرجریان آناتومیک، علمی، زیباشناسانه و مراحل فن آوری حاصل از خلوص‌گرایی است که بدن به تدریج به مرحله‌ی غیر حیاتی می‌رسد، به موجودی مورد علاقه‌ی علم از لحاظ ارائه و به‌عنوان یک شیوه‌ی مغشوش، محدوده‌ی اجزا، در پایان بدل می‌گردد.^{۲۰} استقرار اینچنینی بدن، توسط فن آوری نوین و واقعیت مصالحه‌گر مورد بررسی قرار گرفت، و نیز توسط «ساختارگرایان مشتاقی» که در بخش اول از آنها نام بردم مورد توجه قرار گرفته است. آنچه که به نظر می‌رسد این نویسندگان نادیده گرفته‌اند، گرچه این واقعیت است که داستان می‌تواند راه کامل متفاوت و ناخوشایندی در پیش گیرد، اتفاق نظر بر این است که فضای سایبرسیس، توانایی انتقال هوشیاری را به یک رایانه که در نهایت بدن‌ها را آزاد می‌سازد دارد - و نیز ماشین‌ها را از انسان‌های سازنده‌شان جدا می‌سازد.^{۲۱} رفتار مدرنیته در برابر بدن به ناچار بدنی خلوص یافته و خالی بر جای می‌گذارد^{۲۲} - بینشی که تا به حال، آن‌گونه که در نگاه اول بی‌طرفانه و جالب به نظر می‌رسد نبوده است. شاهد این واقعیت تاریخ مدرنیته است؛ در طی مراحل تاریخی، علاقه به

شکل جایگزین شده، تغییر شکل یافته، سازمان یافته، بدن غیر زنده به شکل واضح با ترس از ماشین آلات بازسازی شونده‌ای چون داستان رمانتیک المپیا، افسانه‌ی فرانک اشتاین، دوباره‌سازی بدن پیشرو همراه بوده است. در تمامی این موارد، بدن تغییر شکل یافته، زیر و رو شده و دوباره‌سازی شده و طبیعت توسط شخصیت غیر قابل پیش‌بینی تقلید پیوندی مورد تهدید قرار گرفته است (این نظریه می‌تواند در مورد ترس از فن‌آوری ژنتیک، کپی کردن اعضا انسانی^{۲۳}، یا بیوتکنولوژی نیز مورد بررسی قرار گیرد).^{۲۴}

در مسیر سعی برای رسیدن به فراسوی زندگی و طبیعت، بدن پاک‌شده‌ی مدرن هیولاهایی حقیقی می‌آفریند. به این معنا، می‌خواهم به تقسیم‌بندی لاتور مراجعه کنم. به عقیده‌ی وی، عقاید مدرنیته بدون در نظر گرفتن قطب دیگر که او آن را «افترا» می‌نامد قابل تصور نیستند - «ترکیب گونه‌ها چیزی کاملاً جدید، پیوندی میان فرهنگ و طبیعت به دست می‌دهد.^{۲۵} درک مدرنیته (و معطوف به آن، واقعیت پسامدرن) فقط در سایه‌ی هم‌دستی هر دو این روش‌ها میسر است، گرچه یکی از آنها توسط واقعیت دوگانه‌ی «هرچه بیشتر تفکر پیوندی منع شود، بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد» هدایت می‌شود.^{۲۶} به بیان دیگر: مدرنیته همواره بدنی را منعکس می‌سازد که دیالکتیک میان فرازمینی و زمینی است.

رفتار زمینی بدن ناپدیدشونده به وسیله‌ی نظریه‌های ژان بودریار و پل ویریلو - که هر دو از بحث‌های نسبی نقادانه و حتی اخلاقی استفاده کرده‌اند - تأیید شده است. بودریار نقادانه توضیح می‌دهد که بدن متاستاز یافته، که هرگونه فاعلیتی را توجیه می‌کند، لوبوتومی^{۲۷} بدن هوشیار مثالی، یا معنایی است.^{۲۸} ویریلو با بدن ناکارای مدرنیته سروکار دارد، که در جنگ میان کارایی‌های مشخص و سرعت ارتباطات / دستگاه بیان‌کننده کارکردهای اساسی خود را از دست داده است؛ او شخصیت فن‌آورانه / علمی بیان‌گرایانه را که به وسیله‌ی بازسازی بدن انسانی، انتخاب طبیعی را به شکلی مصنوعی تبدیل می‌کند نتیجه‌ی این فرایند می‌داند.^{۲۹} بودریار و ویریلو پایه‌های تصویری زمینی از واقعیت فرانسوی فن‌آوری مردن را در نه‌تنها ناپایداری بدن، که ناپدیداری زیست‌شناختی، طبیعی و علمی - که پدیده را به شکل شفاف، متظاهرانه و کنترل شده تصورات حاصل از فن‌آوری می‌داند - جست‌وجو می‌کنند. استفاده از زبان فراموش شده (تقلید شده توسط بسیاری از دیگر نظریه‌پردازان حیطه‌ی واقعیت سایبرنتیک جدید)، بودریار و ویریلو جریان تطهیر مدرن را، در راستای زمینی بودن به انجام می‌رسانند.

هر دو این اظهارات، ترکیب فرازمینی ذهن و بدن و حرف‌های بودریار و ویریلو در مورد فراموش شدن نشانه‌های وجودی ارتباط میان بدن و فن‌آوری جدید و واقعیت ارتباطی نوعی سخن‌رانی تبلیغاتی است. در سطح نشانه‌ها، این ارتباط همواره با برخوردی میان مخالفان و مدافعان روبه‌روست، که با لوازم سیاسی مسئله را به اثبات می‌رسانند. در ارتباط با فن‌آوری، ناپدیداری بدن به‌عنوان یک نشانه، بدون رسیدن به دلایل حقیقی اشاره می‌کند.^{۳۰} یا اگر به نظریه‌ی دلوز، در ارتباط با بدن، کاربری فن‌آوری به‌عنوان نوعی خاص از سادیسم متوسل شوم که به یک نظریه‌ی بدنام در مورد دسته‌ای از عدم کاربری‌ها می‌رسم. در این ارتباط، برای ما حیاتی است که مسئله را از دیدگاهی دیگر مورد بررسی قرار دهیم و سؤال را بازنویسی کنیم، بدون آن‌که سعی در پاسخ‌گویی تنها به وسیله‌ی اشاره به موارد زمینی و فرازمینی در این حیطه داشته باشیم، گرچه به وسیله‌ی تجزیه‌ی توهمات اساسی فن‌آوری، که تمام فرایند تکمیلی از منطق‌گرایی تا نقش مدرن

علم را تا قدرت نامحدود پسامدرن، که بنا بر نظریه‌ی جیمسون، فن‌آوری در آخر موفق به جاننشینی دیگران - طبیعت ناپدید شده گشته است.^{۳۱} این باوری است که واقعیت فن‌آوری را، از پایه جدای از بدن، غیر فیزیکی، و شخصیتی غیر مادی می‌داند. یا چنان که کاترین ان. هیلز بیان می‌دارد، چه چیزی اساس باور غیر فیزیکی، یا غیر مادی شخصیت اطلاعاتی است. به بیان دقیق‌تر، همان‌طور که کانگوئیهم بیان می‌دارد، از کجا توهم مدرن ماشین‌ها در ارتباط اصالت می‌یابد؟ با جایگاهش در میان تاریخ خودبسنده‌ی مدرنیته، فن‌آوری همیشه به‌عنوان یک جزء از فرایند تطهیر به حساب آمده است، همان‌گونه که حضور اجتناب‌ناپذیر پیوند (مادی، بدنی، مایعی) از قلمرو ترسناک فرازمینی حذف شده است. با واقعیت فن‌آوری امروزی، با ماشین‌های اواخر قرن بیستم که «تفاوت نامحسوسی میان طبیعی و مصنوعی، ذهن و بدن، خودکار و طراحی خارجی ایجاد کرده است.^{۳۲} این معنا و بیان از بدن نشانه‌ی عدم کارایی واقعیت فن‌آوری امروزی نیست، بلکه تنها یک بازتاب اشتباه از آرزوی ابزاری مدرن برای پیروزی بر ارواح ماشین‌هاست، روحی که همیشه بدن بوده است.

در نتیجه‌گیری اجازه بدهید که من فقط بر یک مشخصه‌ی بنیادی از این نظرگاه تغییر یافته و موارد تئوریک‌ی که به نظرم برای نتیجه‌گیری در مورد شخصیت‌های چندلایه‌ی انسان‌شناسانه‌ی «فراانسان» و زیبایی‌شناسانه‌ی بدن تکیه کنم. بیایید دوباره نوربرت وینر را به خاطر آورده و معنای دیگری به داستان «بدن نحیف» ببخشیم. گذشته از به وجود آوردن یک مورد مشترک از فاعلیت و برنامه‌نویسی رایانه‌ای، وینر کشف مهم دیگری نیز داشت که هرگز از تعقیب کارهای علمی او در مورد شک‌ها و توجهات انسانی منصرف نگشت. وینر متوجه شد که تشریح سایبرنتیک مشکل علامت‌گذاری مرز میان انسان و مصنوعات را به میان می‌آورد. این مهم‌ترین مورد در میراث تئوری سایبرنتیک او بود - پیشنهاد این که حدود انسانی از جنسی غیر از واقعیت خشک ساخته شده‌اند^{۳۳}، که ما را بلافاصله به یک مسئله‌ی جذاب‌تر می‌رساند که وینر را عصبی و «گل‌های» او را جذب کرد: اگر مرزها واقعاً ساخته شده‌اند، چرا به این صورت شکل گرفته‌اند، یا به بیان دیگر: آیا لازم است که مرزها را مشخص کنیم؟ نه تنها «بدن نحیف» وینر یک نشانه از واقعیت فن‌آوری مدرن و مدافعه‌ی زمینی است بلکه می‌تواند به‌عنوان یک موقعیت تکمیلی، یک مصالحه‌ی جدید بیان شده توسط موضع‌گیری‌های فن‌آوری مدرن و راه‌های ارائه درک شود، که موفق‌ترین آنها روش هنری و چندین دستاورد نظریه‌پردازانه‌ی فمینیستی در مورد فن‌آوری است. فن‌آوری نشانه‌ای از روی تاریک یا روشن مدرنیته نیست، حتی نشانه‌ی زیبایی‌شناسانه‌ی پسامدرن هم نیست؛ این واقعیت که «ماشین‌ها به‌طرزی مشکل‌زا حیات می‌یابند»^{۳۴} اساساً نیاز به درکی متفاوت از موضوع یا طبیعت و هویت را بیان می‌کند. هنرمند و نظریه‌پرداز آلمانی، پیترو وایبل، این پیشنهاد را بسیار واضح توضیح می‌دهد: نشان دادن این که ماشین‌ها قادر به انجام فعالیت‌های مغزی‌اند ما را به اعلان توهم‌آمیز دیگری می‌رساند: تفکر چیزی از طبیعت موضوع را روشن نمی‌سازد. اگر شکل حقیقی این موضوع که انسان‌شناسان قدیمی مورد پرسش قرار می‌دادند «من یک انسانم یا یک ماشین؟» هنوز قابل پاسخ‌گویی نباشد، دیگر امکان مرزبندی مشخص میان این دو وجود ندارد. این بدان معناست که ما در حال ناپدیدشدن هستیم، چرا که ماشین‌های مدرن پیشرفته‌ی در راه است و ما محکوم به غرق‌شدن در واقعیت شرم‌آور فن‌آوری هستیم - گرچه موقعیت

کفونی نیاز به تغییراتی در تعریف انسان دارد. تعریف دوباره، گرچه به هیچ وجه بدن را کنار نمی‌گذارد (آن‌گونه که برای شخصیت گیبسن در کتاب مورد رمانتیک جدید آمده است)، یا پایان علم انسان‌شناسی را، چنان‌که بودریار ادعا می‌کند بیان نخواهد کرد.^{۳۵} درست به عکس، به ما پیشنهاد می‌دهد تا گوشه‌های مدرنیته را که در زمان پسامدرن - «اقترا» چنان‌که برونو لاتور بیان کرده است - یا «نیرو و جنبه‌های قابل تعویض مدرنیته» چنان‌که پیش از اینها توسط بودلایر توضیح داده شده بود - و سعی در نگاه به آن منفک از علامت زمینی داشت در نظر بگیریم. هر دو این نظرات بدن فن‌آوری را امضاء کرده‌اند، اجزاء پیوندی جدای از معنای اصلی texne (که توسط کاربری ابزارگرایی فن‌آوری مدرن فراموش شده بود و در آثار هایدگر مورد نقد قرار گرفته است. پیشرفت فن‌آوری برتر دیگر در خدمت کارایی و پیش‌نظر به‌ها نیست، بلکه به‌شکلی بنیادین در خدمت به وجود آوردن واقعیت‌هایی تازه است، که برای ما امکان عدم جست‌وجو برای یافتن یک سیستم هدایت شده‌ی کلی را فراهم می‌سازد - و بدن انسانی را به‌شکلی متفاوت ثبت می‌کند. این رویه توسط بسیاری از نظریه‌پردازان فمینیست از نظر فاعلیت تجسم یافته^{۳۶} دنبال شده است - عقیده‌ای که چندین نظریه‌پرداز آن را پیوند مدرن نیز نامیده‌اند، مشهورترین این موارد سایبرگ، نوشته‌ی دوناجی. هروی است. به این روش، ما می‌توانیم مباحثی بین هنر و فن‌آوری را مورد بازخوانی قرار دهیم که در آن، پیدا کردن روش‌های جدید هویتی، در تضاد میان ترکیب بدن درگیر است، و پیشنهاد می‌دهد که اعتقادی تازه به خردگرایی و قدرت طراحی شخصی پیدا کنیم. در مواجهه با مرزهای جدید ارائه‌ی آثار، نیاز به تأثیرپذیری (والتر بنیامین نحوه‌ی پیشرفت فن‌آوری را با نحوه‌ی پیشرفت کاری طراحان مقایسه می‌کند)، شفافیت، جریان، بدن خود را چنان‌که همواره بوده است می‌نمایاند؛ اگرچه این موضوع هرگز به‌عنوان بخشی از ترتیب منطقی مورد تحلیل قرار نگرفته است. به گفته‌ی هیلز: فن‌آوری به واسطه‌ی نیاز، شیء‌گرایی حاصل از اپیستمولوژی بازتابی، رفتار کنترل یافته، بدن به‌عنوان سیستم پشتیبانی و دلیل تجسم، بیانی‌ی لیرال انسان‌گرایانه کنترل طبیعی حاصل از مشارکت فعال طبیعت و ماشین هوشمند جایگزین شده است...^{۳۷} به این دلیل انسان به بخشی از دستگاه تولیدی بدل می‌شود که در آن، قدرت انسانی به او وابسته است. نحوه‌ی جدید بازسازی هویت‌ها بدن را به چیزی ناراحت‌کننده - یک عامل بازدارنده‌ی بقایای طبیعی - بدل نمی‌سازد، بلکه امکان برداشت متفاوت همچون چیزی ساخته شده را به او می‌دهد، مثل چیزی که در ادامه‌ی ارتباط میان فن‌آوری و اعضا وجود دارد.

روش‌های فن‌آوری آنانی هستند که قابلیت نشان‌دادن بدن «فراموش شده» مزاحم سیستم را دارند، که فاقد هویت و ترتیب است، که به بیان کریستوا به مرزها، موقعیت‌ها و قوانین احترام نمی‌گذارد که در این میان، ترکیبی نامشخص است.^{۳۸} آنچه درکش مهم است دیگر داستان فزاینده نیست (چیزی که هنوز در مورد سایبرگ‌ها وجود دارد)، بلکه ترجمه‌ی داستان امری ارتباطی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله متن سخنرانی بویانا کاشت در اولین کنگره‌ی زیبایی‌شناسی مدیران‌های در تاریخ ۲۰۰۰/۸/۱۶، در آتن (یونان) است.
۲. «نامه‌ی الیوت به النور هینکلی»، سوم ژانویه ۱۹۱۵، در نامه‌ی تی. اس. الیوت، ص. ۷۷.

۳. مهم‌ترین اثر وینر در این زمینه کتاب سایبرنتیک کنترل شده یا درباره‌ی کنترل و ارتباط حیوان و ماشین است.
۴. اندرو بنجامین: «مقدمه»، در: بدن، مجله فلسفه و هنرهای تجسمی، ص. ۶.
۵. گام آخر در تاریخ این جنگ بی‌حاصل نتیجه‌گیری فورد بود، ارائه شده در دیترویت ۱۹۱۴.
۶. آرتور کروگر. افراد مسخ‌شده: فن‌آوری و پسامدرنیته، ص. ۲۲.
۷. هانس ماروک. از: پیتر وایبل، چز، ش. ۱۵۱-۱۵۰ (۱۹۹۲)، ص. ۹۱-۶۹.
۸. هانس ماروک. «ربوت جهانی»، در غیرقابل کنترل: آرس الکترونیکا (۱۹۹۱)، ص. ۲۵.
۹. راهنمای مصر برای دنیای جدید. در: موندو (۲۰۰۰)، ص. ۱۷۰.
۱۰. ستلارک، در: عوامل غیر واقعی، سایبرنتیک‌ها، فن‌آوری و روش نامعقول انسان جدید، ص. ۱۲۳-۱۱۶.
۱۱. این نظریه‌ای است از رمان صدای سفید، نوشته‌ی جان دلویو.
۱۲. این بیانی از بدن است که هنگامی که از ماهاتما گاندی در مورد عقایدش درباره‌ی تمدن غرب سؤال شد وی را تحت تأثیر قرار داد: «حطور ممکن است که اروپائیان متوسط چنین آمده گذاردن اختیار بدن‌هایشان را به دست متخصصان داشته باشند. چنان‌که یک چیز زیادی است (...). که برایش او هیچ مسئولیتی ندارد! بیکهوپارت، فلسفه سیاسی گاندی، ما کسیمیلیان، لندن (۱۹۸۹)، ص. ۲۶. از: دیوید ای. کوپر: «فن‌آوری، آزادی یا برده‌داری» فلسفه و فن‌آوری، ص. ۱۴.
۱۳. آنچه دکارت بیان کرد واقعاً جدایی میان ذهن و بدن نبود (جدایی که مدت‌هاست در فلسفه‌ی یونان از زمان پلاتو بیان شده است)، بلکه جدایی میان روح و طبیعت بود. آدرس گروسز در بدن‌های در حال تبخیر، ص. ۶.
۱۴. همان‌جا، ص. ۶.
۱۵. زیگموند فروید. تمدن و مضرات آن، ص. ۳۳.
۱۶. لاتور نظریه‌ی چارلز بادل را که دیوید هاروی ادامه‌دهنده‌ی آن بود و در نظریه‌ی جدایی/ارتباط مدرنیسم و پسامدرنیسم گسترش یافته، بسط داد: «مدرنیته‌ی گذار آنی، وابسته است، نیمی از هنر، نیمه‌ی دیگر دورنی و غیرقابل تقلید است.» در چارلز بادلر: پسران کنستانتین *Le peintre de la vienoderne*، ص. ۱۹.
۱۷. برونو لاتور: 'Nors n'avons ja mais'te'، ص. ۲۱.
۱۸. الیزابت گرونر. بدن‌های تبخیرشونده، ص. ۷.
۱۹. بدن به‌عنوان جایگاه غیر زنده به‌عنوان طرحی بنیادین در آغاز علم پزشکی مدرن بوده است. میشل فوکو درگیر پریش‌های ایپستمولوژیک حاصل از تولد پزشکی مدرن است - مثل کار زاوید بیچات، پدر علم آسیب‌شناسی آناتومیک جدید. روش علمی مدرن توسط روشی که بر پایه‌ی دیدگاه‌های متفاوت به یک عمل، به‌وسیله‌ی حمایت انسان از وجودش به‌وسیله‌ی تشریح حاصل از ادعای خودش است تعقیب می‌شود. در میشل فوکو: *Naissance de la clinique*، ص. ۱۴۶.
۲۰. سلاوج ییزک. «ماتریس، یا، دو جنبه از اعمال غیر متعارف».
۲۱. فوکو به این موضوع به‌عنوان «بدن تربیت شده» می‌پردازد، و علم پزشکی به‌عنوان «بدن آناتومیک».
۲۲. *cloning*: دوباره‌سازی، تکثیر و کپی کردن اعضا انسانی. - م.
۲۳. ترسی مشابه در تاریخ هیولاها مشاهده می‌شود، به خصوص در مورد دوقلوهای به هم چسبیده. «بیش از هر چیز این امر بدنی نامحسوس و جریانی است، مشکل کمبود تعریفی دقیق، رد هر یک از معانی، که هیولاها را به‌عنوان نمایی از ناهمگونی معرفی می‌کند است.» در «مارگارت شیلدوگ» «این بدن که یک یکی نیست و بحث در مورد تفرقات»، در: مشخصه‌های بدن، ص. ۷۷.
۲۴. برونو لاتور: *Nous Návous jamais été modernes*، ص. ۲۰.
۲۵. همان‌جا، ص. ۲۲.
۲۶. *lobotomy*: نوعی جراحی مغز است که طی آن قسمتی از مغز را برمی‌دارند. - م.
۲۷. جالب این است که هیچ‌کدام از آنها از عقیده‌ی اخلاقی اجتناب نمی‌ورزند: در یک بحث معروف در مورد فن‌آوری برتر، آنها معمولاً کنجکاوترین کنجکاوان فن‌آوری برترند.
۲۸. در ژان بودریار: *Transporence du Mal*، ص. ۱۳.
۲۹. پل ویریلو: هنر ماشین‌ها. ۱۹۹۳.
۳۰. من در اینجا سخن گیلس دولوز را بیان می‌کنم: «... بیماری‌ها براساس نشانه‌هاشان، و تنها پس از ابتلا نام‌گذاری می‌شوند.» در:

۳۱. پرد ستاوتیو ساچرجا - موساکا، ص. ۹۹.
۳۲. در فردریک جیمسون: پسامدرنیسم یا منطق فرهنگی کاپیتالیزم آخر.
۳۳. دوناهاراوی: میمونسانان، زنان و سایبرگها، ۱۹۹۱.
۳۴. این عقیده در سؤال مشهور وینر آمده است: آیا عصای یک مرد کور بخشی از وجود اوست؟
۳۵. پیترو وایبل، در H'ARS، ص. ۱۹-۹.
۳۶. «آیا من یک انسانم یا یک ماشین؟» جواب به این سؤال انسان‌شناسانه وجود خارجی ندارد. از جهاتی، این موضوع پایان انسان‌شناسی را بیان می‌کند که به وسیله‌ی آخرین دستاوردهای فن‌آوری بی‌اعتبار شده است. (ژان بودریار، *Transparence du Mal*، ص. ۵۵)
۳۷. در اینجا به الیزابت گراس، ماریا گیتس، رزی برایدوتی ارجاع می‌دهم.
۳۸. کاترین ان. هایلز: چگونه یک فراتر انسان می‌شویم، ص. ۲۸۸.
۳۹. جولیا کریستوا. قدرت ترس: مقاله‌ای در ژویت، ص. ۱۲.

منابع

- بو دلایر، چارلز. پدران کنستانتین - *Le Peintre de la vie moderne*، ویرایش پلاتین، ژنو (۱۹۳۴).
- بودریار، ژان. *Transparence du Mal, Essai sur les phénomènes extrêmes*، گالیله، پاریس (۱۹۹۱).
- بنیامین، اندرو. «مقدمه» در: بدن، مجله‌ی فلسفه و هنرهای تجسمی، چاپ آکادمی (۱۹۹۳)، ص. ۷-۶.
- دولوز، ژیل: "Preds tavitev Sacherja-Masocha"، مازورخیم در زاگون. ویراستار: آنکا زویپانچیک، آنالکتا، لوبلیانا (۲۰۰۰).
- دیزون، ژان برود هورست و کسیدی، اریک جی. عوامل غیر واقعی، سایبرنتیک‌ها، فن‌آوری و طرح فراتر انسان‌گرایانه، روتلج (۱۹۹۸).
- الیوت، توماس سترنز. نامه‌ی تی. اس. الیوت، جلد ۱. ۱۸۹۸ - ۱۹۲۲. ویراستار: والرئ الیوت، هارکورت براس جاوانویچ، لندن (۱۹۸۸).
- فلو، راجر (ویراستار). فلسفه و فن‌آوری، انتشارات دانشگاه کمبریج (۱۹۹۵).
- فوکو، میشل. *Naissance de la clinique*، انتشارات دانشگاه فرانسه (۱۹۷۸).
- فروید، زیگموند. تمدن و مضرات آن، دلبلیو. دلبلیو نورتون، نیویورک (۱۹۶۱).
- گروتز، الیزابت. بدن‌های بخارشونده، انتشارات ایندیانا بلو مینگتون و ایندیانا پولیس (۱۹۸۴).
- هاراوی، دوناجی. میمونسانان، زنان و سایبرگها، روتلج، نیویورک (۱۹۹۱).
- هاتینگر، هانفرید و وایبل، پیترو (ویراستار). خارج از کنترل: آدرس الکترونیک ۱۹۹۱، انتشارات لندسورلاگ، لیتس (۱۹۹۱).
- هایلز، کاترین ان. چگونه انسان می‌شویم، انتشارات دانشگاه شیکاگو، شیکاگو و لندن (۱۹۹۹).
- جیمسون، فردریک. پسامدرنیسم، یا منطق فرهنگی کاپیتالیزم آخر، انتشارات دانشگاه دوک، دورهام (۱۹۹۹).
- کریستوا، جولیا. قدرت ترس: مقاله‌ای در ژویت، انتشارات دانشگاه کلمبیا، نیویورک (۱۹۸۲).
- کروکو، آرتور. انسان‌های مسخ‌شده: فن‌آوری و پسامدرنیته، ماکسیمیلیان، لندن (۱۹۹۲).
- لاتور برونو. *Mousnavons jamais été modernes, Escai d'antropologie Symétrique*، انتشارات دوکورت، پاریس (۱۹۷۱).
- توضیحات درباره‌ی بدن، مایک فدرستون (ویراستار)، انتشارات سیج، لندن (۲۰۰۰).
- ویریلو، پاول. هنر ماشین‌ها، انتشارات گالیله، پاریس، (۱۹۹۳).
- وایبل، پیترو. مصاحبه با پیترو وایبل، در مارس، ش ۴۰۷ ص. ۴-۱ (۱۹۹۴).
- ویند، نوربرت، سایبرنتیک یا درباره‌ی کنترل و ارتباط میان ماشین و حیوان، انتشارات جی. ویلی و پسران، نیویورک (۱۹۴۸).
- زیزک، سلاوج. ماتریس، یا، دو جنبه از اعمال غیر متعارف. www.ncttime.org